

**اسلام در شبه‌قاره**، اسلام از جمله ادیان توحیدی است که در آغاز سده ۷م توسط پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) در حجاز تبلیغ شد و در فاصله حدود یک قرن گسترش فراوانی یافت و سرزمین‌های بسیاری را تحت تأثیر تعالیم بلند خود قرار داد که یکی از مهم‌ترین این سرزمینها، شبه‌قاره هند و پاکستان است.

روابط بازرگانی میان نواحی مختلف شبه‌قاره هند و کشورهای آسیای غربی از روزگاران قدیم از طریق خلیج فارس و راه‌های زمینی برقرار بوده است. این‌گونه روابط در دوران اسلامی نیز ادامه یافت و بنابر برخی روایات در اوائل ظهور اسلام گروه‌هایی از اعراب مسلمان در مناطقی چون سرانندیب و بنادر جنوبی هند توطن جسته، به تجارت مشغول بوده‌اند.

در زمان خلیفه دوم (حک: ۱۳-۲۳ق) تا ایام خلافت عبدالملک بن مروان (حک: ۶۵-۸۶ق)، سپاهیان اسلام چندین بار به حدود مکران و سند حمله بردند و در مواردی برخی از بلاد آن نواحی را نیز به تصرف درآوردند (نک: چچنامه، ۷۲-۷۵؛ بلاذری، ۴۳۶-۴۳۷)؛ اما از هیچ یک از این اقدامات نتیجه قطعی و نهایی حاصل نشد. فتوحات مسلمانان در سرزمینهای غربی هند به صورت لشکرکشی منظم و پیشروی سیاسی و نظامی در اواخر سده ۷م/ق، در دوران خلافت ولیدبن عبدالملک (حک: ۸۶-۹۶ق) و حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق - ۷۳ تا ۹۵ق - آغاز شد. بنابر برخی روایات، غارت اموال مسلمانان و اسارت زنانشان در ساحل دیبل - یکی از شهرهای ساحلی سند - مقدمه لشکرکشی به سند و تسخیر آن سرزمین به دست مسلمانان بود (چچنامه، ۸۹-۹۷؛ بلاذری، ۴۳۵).

حجاج، داماد خود محمد بن قاسم را در ۹۲ق/ ۷۱۱م، به فرماندهی سپاهی بزرگ منصوب، و او را از طریق فارس و کرمان روانه سند کرد و او توانست در مدتی کوتاه شهرهای بزرگ سند و بخشی از نواحی جنوبی پنجاب را تا شهر ملتان به تصرف درآورد و از اوائل سده ۲م/ق ۸ این منطقه عملاً جزو سرزمینهای اسلامی شد و با بنای مساجد و مدرسه‌ها در شهرها و مهاجرت گروه‌هایی از مسلمانان نواحی دیگر به این حدود و شور و شوق آنان به تبلیغ و ترویج دین خود، دیری نگذشت که اسلام بر حیات اجتماعی مردم منطقه حاکم شد.

در دوره خلافت عباسیان، علویان و نیز اسماعیلیان به تدریج

در این منطقه نفوذ یافتند. در زمان خلافت منصور (حک: ۱۳۶-۱۵۸ق) عبدالله فرزند محمد نفس زکیه به سند مهاجرت کرد و با جمعی از همراهان و پیروانش به تبلیغ آرا و نظریات علویان مشغول شد (ابوالفرج، ۳۱۱؛ ابن‌اثیر، ۵/۵۹۵). در سده

۳ق/ ۹م ابو عبدالله جعفر بن محمد علوی از حجاز به ملتان مهاجرت کرد و میان حکام هباری این شهر - که در اصل از خاندان قریش بودند - و فرزندان و خویشان ابو عبدالله پیوندهای سببی برقرار شد و همین حکام هباری بودند که در آغاز از داعیان اسماعیلی در سند و ملتان پشتیبانی کردند و موجب نیرو گرفتن و غلبه یافتن آنان بر این حدود شدند. داعیان اسماعیلی در اواسط سده ۴ق/ ۱۰م بر ملتان تسلط یافتند و رفته رفته تمامی سرزمین سند و پنجاب و گجرات را عرصه تبلیغات خود قرار دادند. در دوران تسلط اسماعیلیان بر ملتان و سرزمینهای اطراف آن، خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر می‌خواندند و سکه‌هایی نیز به نام آنان ضرب می‌شد (نک: مقدسی، ۴۸۱-۴۸۵).

اسماعیلیان تا اواخر سده ۶ق در این سرزمینها قدرتی داشتند و از همین زمانها تبلیغات باطنیه در نواحی غربی هند، خصوصاً در گجرات گسترش یافت و دو شاخه عمده اسماعیلیه در هند، یعنی گروه معروف به بیره و گروه خوجه (آقاخانیه) که در اصل از طوایف راجپوت بودند، تاریخ خود را به این دوره می‌رسانند (نک: «رضوی تاریخ اجتماعی...»<sup>(۱)</sup>)، ۱۴۹-۱۴۷/۱؛ احمد، ۱۶۰). اما در نیمه سده ۷ق به سختی سرکوب شدند و علاءالدین خلجی آنان را به کلی قلع و قمع کرد و از قلمرو حکومت خود بیرون راند (منهاج سراج، ۱/۴۶۱-۴۶۲؛ رضوی، همان، ۱/۱۵۲). پس از آن گروه‌های کوچک این طایفه به طور پراکنده در نواحی مختلف گجرات و سند و اطراف دهلی، و غالباً با توسل به تقیه به کار تجارت مشغول بودند و تنها بعد از استقرار حکومت انگلیس، توانستند آزادانه به فعالیتهای اقتصادی بپردازند.

هم‌زمان با نخستین فتوحات مسلمانان در سرزمینهای غربی

هند، گروههایی از مسلمانان عرب و غیر عرب در شهرهای ساحلی و جزایر جنوبی هند توطن جسته، به کار تجارت مشغول بوده‌اند. بنابر برخی روایات این گروهها در میان مردم بومی محترم بوده، و حکومتها نیز به آنان توجه خاص داشته‌اند. ادیسی در کتاب *نزهةالمشاق* و مؤلف *عجایب‌الهند* و نیز ابن عبدربه، بلاذری و ابن بطوطه حکایتهای بسیاری درباره توجه پادشاهان و راجگان نواحی جنوبی هند به مسلمانان و حتی اسلام آوردن برخی از آنان نقل کرده‌اند (بلاذری، ۴۴۶؛ ابن بطوطه، ۵۶۲-۵۶۳، ۵۷۸-۵۷۹؛ بزرگ بن شهریار، ۱۵۶-۱۵۷؛ فرشته، ۳۱۱/۲؛ ندوی، مسعود علی، ۱۴۰/۲؛ تاراچند، ۳۴-۳۵؛ نیز نک: ابن عبدربه، ۲۰۲/۲؛ مسعودی، ۲۱۰/۱). وجود این روایتها، صرف نظر از میزان صحت تاریخی آنها، حکایت از آن دارد که مسلمانان از همان سده‌های نخستین اسلام در این بخش از جهان دارای منزلت اجتماعی خاص بوده‌اند. مسعودی که در اوائل سده ۴/۱۰م به هند سفر کرده بود، گوید که در صیمور (نزدیک بمبئی کنونی) ۱۰ هزار مسلمان - که در اصل از مردم بصره و بغداد و عمان و شهرهای دیگر بودند - اقامت جسته، به بازرگانی و کارهای دیگر اشتغال داشتند (همان‌جا). همو گوید که اسلام در قلمرو «بلهرا» بسیار مورد احترام بوده است و مسلمانان در قلمرو این پادشاه موقعیتی ویژه داشته‌اند، و مساجدشان آباد و پر رونق، و از تعرض مصون بوده است (۱۷۰/۱، ۲۱۰؛ نیز نک: اصطخری، ۱۴۷؛ یاقوت، ۴۴۴/۳)؛ مسلمانان در امور معاشی و اجتماعی خود استقلال تمام داشته، و از قاضی یا حاکمی مسلمان که «هنرمن» (هنرمند) نامیده می‌شد، پیروی می‌کرده‌اند و مردم هند خیر و برکت و طول عمر شاهان خود را به سبب عدالت آنان و نتیجه اکرام و بزرگداشت مسلمانان می‌دانستند (مسعودی، ۱۷۰/۱؛ نیز نک: بزرگ بن شهریار، ۱۶۱؛ جهت سایر موارد نک: مقدسی، ۴۸۰، ۴۸۵؛ ابن حوقل، ۳۲۲/۲؛ اصطخری، همان‌جا). گزارشهای ابن بطوطه از مناطق جنوبی هند، حاکی از افزایش چشمگیر جمعیت مسلمان در این مناطق است. وی در اوائل سده ۸ق در این مناطق سفر می‌کرد، همه جا با اجتماعات بزرگ مسلمانان و مساجد و مدارس و خانقاههای بزرگ و آباد روبه‌رو می‌شد و با دانشمندان و فقیهان و محدثان و عارفان مسلمان که غالباً از

کشورهای عربی یا از ایران به این مناطق مهاجرت کرده بودند، ملاقات می‌کرد (نک: ص ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۹). افزون بر آن مسلمانان در این مناطق به فعالیتهای اقتصادی و تجاری نیز اشتغال داشتند و تا پایان سده ۹ق/۱۵م، یعنی پیش از تسلط پرتغالیان - ۹۰۶ق/ ۱۵۰۰م - بر این مناطق،

مراکز تجاری سواحل غربی هند در دست مسلمانان بود (نک: ندوی، ۵۱؛ حتی، ۶۹۷). مسلمانان این منطقه، غالباً اهل تجارت بودند و در قلمرو حکومت سلاطین هندو مذهب به کسب و کار اشتغال داشتند و با آنکه دارای مساجد و مدارس خاص خود بودند و مدرسان و فقیهان صاحب علم در میانشان اندک نبود (نک: ابن بطوطه، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۱)، آثار علمی و ادبی و تاریخی مهمی از ایشان بر جای نمانده است، زیرا در این شهرها حکومت در دست سلاطین هندو مذهب بود و تشویق و حمایتی از فعالیتهای فرهنگی نمی‌شد. چنانکه از مندرجات کتاب *رجال‌السنند والهندالی‌القرن‌السابع*، تألیف قاضی اطهر مبارکپوری بر می‌آید، در این ادوار مسلمانانی که در سرزمینهای جنوب هند استعداد و قابلیت کسب می‌کردند و در علوم و معارف اسلامی پایه و مایه‌ای می‌یافتند، به مراکز علمی بیرون از هند، چون خراسان، عراق، حجاز، یمن و شام مهاجرت می‌کردند. وجود دانشمندان هندی در بغداد و نقل علوم و معارف هندی، خصوصاً پزشکی، نجوم و ریاضیات، به مدارس و مراکز علمی مسلمانان در سده‌های نخستین هجری حکایت از آن دارد که روابط فرهنگی از هر دو سو برقرار بوده است (مجتبائی، «نقل علوم...»، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۴؛ نیز: همو، «بیرونی و هند»، ۲۴۹ به بعد).

افزون بر آن شایسته ذکر است که شهرهای سواحل شرقی هند و ناحیه وسیع «معبّر» (کورومانلدل<sup>(۱)</sup>) نیز از دیرباز اقامتگاه گروههایی از مهاجران و بازرگانان مسلمان شده بود. سکه‌هایی که از سده ۱ق (از ۷۱ق/ ۶۹۰م به بعد) در سواحل شرقی به دست آمده است، از قدمت استقرار اجتماعات مسلمانان در این مناطق

حکایت دارد (نک: تاراچند، 40؛ «تاریخ دکن...»<sup>(۱)</sup>)، (1/31).

اما جریان اصلی ورود اسلام به هند و گسترش آن در سراسر شبه‌قاره با فتوحات سلطان محمود غزنوی در پنجاب و سند و گجرات، و سپس با انتقال مرکز حکومت غزنویان از غزنه به لاهور آغاز می‌شود. از اوایل سده ۸ق با فتوحات سلاطین خلجی و تغلق، بخش‌های جنوبی هند نیز به تدریج در تصرف حکومت‌های اسلامی هند شمالی درآمد و مسلمانان این سرزمین‌ها طبعاً با هم‌کیشان شمالی خود ارتباط نزدیک‌تر یافتند و در تشکیل تمدن اسلامی شبه‌قاره و رونق بخشیدن بدان شریک و سهیم شدند و از این سده به بعد، به‌رغم تنوع حکومت‌ها و سلسله‌های سلاطین و چندگانگی کیفیات اقلیمی و جغرافیایی، فرهنگ و تمدن اسلامی در تمامی این سرزمین‌ها، از کشمیر و پنجاب و بنگال تا نواحی جنوبی دکن و مهاراشترا، کلاً از نوعی وحدت و همسانی برخوردار بوده است.

اسلام به‌عنوان نیروی فرهنگی و تمدن‌ساز در طی قرون با عناصری از فرهنگ باستانی این سرزمین درآمیخت و در دوران حکومت سلاطین غوری (۵۸۲-۱۲۵۱ق)، ممالیک (۶۰۲-۸۹۶ق)، خلجی (۶۸۹-۷۲۰ق)، تغلق (۷۲۰-۸۱۷ق)، سادات (۸۱۷-۸۵۵ق)، لودی (۸۵۵-۹۳۲ق)، و بابری (۹۳۲-۱۲۷۴ق)، در دهلی، و سلاطین مسلمان گجرات (۷۹۳-۹۹۱ق)، دکن (۷۴۸-۱۰۹۸ق)، کشمیر (۷۴۷-۹۹۷ق)، و بنگال (۷۳۹-۹۸۴ق)، رواج و رونق و گسترش یافت. تمدن اسلامی هند در سده ۱۱/۱۷م به اوج اعتلای خود رسید و یکی از غنی‌ترین و پرشکوه‌ترین تمدن‌های جهان را در این سرزمین پدید آورد.

از آغاز ورود اسلام به سرزمین هند همواره آمد و شد و روابط تجاری و فرهنگی میان مسلمانان این ناحیه و ملتها و کشورهای اسلامی آسیای غربی و میانه برقرار بوده است و در طول سده‌های متممادی از ترکیب آنچه مهاجران مسلمان با خود به آنجا می‌آوردند، با آنچه مسلمانان بومی و مقیم از کار و کوشش خود حاصل می‌کردند، تمدنی بزرگ پدید آمد که در سده‌های ۱۱-۱۲ق / ۱۷-۱۸م به اوج قدرت و شکوهمندی خود رسید و تمامی گستره این بخش از جهان را - از دامنه‌های هیمالیا در شمال تا سواحل اقیانوس در شرق و جنوب - دربرمی‌گرفت.

آداب ملک‌داری و قواعد و آیین‌های دیوانی و درباری در طول ۸ قرن حکومت اسلامی در هند کلاً همان میراثی بود که از سامانیان به غزنویان و از غزنویان به سلسله‌های سلاطین دوره‌های بعد رسیده بود. بنابر همان سنت‌های دیرین، دربار شاهان مرکز اصلی حفظ و ترویج بخش عمده‌ای از شعب و عناصر فرهنگ اسلامی بود.

بیشتر مهاجران مسلمان در این نواحی به سرزمین‌های عربی تعلق داشتند و به‌زبان عربی سخن می‌گفتند، لیکن در میان اینان از مردم ایران نیز بسیار بوده‌اند و ظاهراً از همان روزگار زبان فارسی در میان مردم محبوبیت خاص داشته است. ابن بطوطه در این نواحی، از دکن، معبر و ملیبار تا سرانندیب و حتی جزایر جاوه و سوماترا، همه‌جا واژه‌ها و تعبیرات فارسی و نام‌های ایرانی می‌شنید. در ده‌فتن از شهرهای ملیبار، درختی بوده که می‌گفتند هر سال بر یکی از برگ‌های آن کلمه شهادت نقش می‌بسته است و مسلمانان آنجا آن را «درخت شهادت» نامیده بودند (ص ۵۶۲). در شهرهای این نواحی به معابد هندوان «بدخانه» (همو، ۵۵۴، ۵۷۸، ۵۷۹)، به سفره طعام «خوانچه» (همو، ۵۵۶)، به جامه‌دان «بقشه» (بقچه) می‌گفتند (همو، ۵۸۴). وزیر یکی از جزایر مالدیو به ابن بطوطه کنیزکی بخشید که «قل‌استان» (گلستان) نام داشت و فارسی می‌دانست (همان‌جا)؛ پادشاه سیلان با ابن بطوطه به فارسی سخن می‌گفته است (همو، ۵۹۴) و در طول راهی که به قدمگاه حضرت آدم در این جزیره منتهی می‌شد، اغلب منزلگاه‌ها نام‌های فارسی داشته‌اند، چون «خوربوزنه»، «خورخیزران»، «مغاره‌باباطاهر»، «مغاره‌اصفهان»، «غوطه‌گاه عارفان»، «دروازه‌الجبل». بر دامنه کوهی که قدمگاه در بالای آن است، درختی به‌نام «درخت روان» بوده است؛ و هنوز خاطره آمدن شیخ ابو عبدالله ابن خفیف به این جزیره و کرامات او در یادها زنده بوده است (همو، ۵۹۵، ۶۰۰).

شهر لاهور از اواخر سده ۵ق / ۱۱م تا دوران سلطنت آخرین سلاطین غزنوی، نزدیک به یک قرن، یکی از مراکز مهم شعر و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی به‌شمار می‌رفت، و معمولاً شعر و ادب، هنرهای تزئینی، تاریخ‌نگاری و تألیفات مربوط به امور

کشورداری و آداب حرب و احکام دادرسی و نظایر اینها کلاً به دربارها تعلق داشت؛ معماری و حجاری و سایر این‌گونه فنون و صنایع نیز عموماً محتاج حمایت و تعهد صاحبان جاه و مقام و ثروت بود، ولی در همین احوال آنچه بیشتر جنبه مردمی داشت و در اعماق جامعه نفوذ می‌کرد، شعر و ادب صوفیانه و معارف خانقاهی و تعلیمات دینی و اخلاقی بود که توسط پیران و مشایخ صوفیه در تکیه‌ها و خانقاهها و مجالس وعظ و قوالی، گاه به‌زبان فارسی و گاه به‌زبانهای محلی، برای عامه مردم بیان می‌شد و موجب گرایش و گروه‌انبوه مردم هندو مذهب در شهرها و روستاها به اسلام می‌گردید.

یکی از عرصه‌های بسیار مهم و مؤثر فکری و فرهنگی اسلامی در شبه‌قاره، ادبیات صوفیانه‌ای است که به‌نظم و نثر در شهرها و مراکز خانقاهی این سرزمین پدید آمده است. کشف المحجوب علی‌بن عثمان هجویری که در نیمه دوم سده ۵ق/۱۱م در لاهور نوشته شده است، در حقیقت نخستین تألیف مهم در تصوف به‌زبان فارسی و یکی از مهم‌ترین آثار در این زمینه به‌شمار می‌رود. همچنان که تصوف از سده‌های ۵ و ۶ق از خراسان تا عراق به هند روی آورد و وسیله ارتباط میان مسلمانان این ناحیه با عالم اسلامی بیرون هند گردید. نظم و نثر عرفانی شاعران و نویسندگان مسلمان هند نیز کلاً به‌پیروی از سبک و شیوه آثار شاعران صوفی مسلک خراسان و عراق بود. برخی از این آثار چون *فوائد القنواد* امیرحسن سجزی (سده ۸ق/۱۴م) که ملفوظات و مجالس نظام‌الدین اولیاست، مکتوبات سیدعلی همدانی، شرف‌الدین یحیی منیری و شیخ احمد سرهندی؛ مجموعه‌های مکتوبات مشایخ دیگر: *سیرالاولیاء* میرخورده؛ *اخبارالاخیار* عبدالحق محدث دهلوی؛ و آثار امیر خسرو دهلوی، سیدعلی همدانی، سیدمحمد گیسودراز، شاهزاده محمد داراشکوه و شاه ولی‌الله دهلوی، علاوه بر آگاهی‌های فراوان درباره افکار و احوال مشایخ صوفیه در دوره‌های مختلف و چگونگی اوضاع خانقاهها و زندگانی خانقاهی در آن سرزمین، شامل فواید تاریخی و اجتماعی بسیار نیز هستند.

به هر حال چنان‌که گفته شد، پایگاه اصلی شعر و ادب فارسی، دربار سلاطین بود و شاعران و نویسندگان و ادیبان در

آغاز تا ظهور حکومت بابریان تقریباً همگی از مهاجران پارسی زبان و غالباً از مردم خراسان بزرگ بودند. کسانی چون فضل بخارایی، ضیاءالدین سجزی، سراجی خراسانی، محمدکاتب بلخی، خطیرالدین جرجانی، محمدعوفی، ضیاءالدین نخشی، بدرالدین چاچی، محمود گاوآن گیلانی، آذری طوسی و شمار دیگری از شاعران و نویسندگان وابسته به دربارهای دهلی، سند، کشمیر و دکن از مهاجران ایرانی بودند. تنها شخصیت برجسته و مهم در عالم ادب در این دوره که زادگاه او هند بود و تمامی عمر خود را در آنجا گذراند، امیرخسرو دهلوی است که بی شک یکی از بزرگ‌ترین شاعران پارسی‌گوی و از چهره‌های بسیار درخشان ادبی و تاریخی جهان اسلام به‌شمار می‌رود. شعر و ادب فارسی در این دوران درحقیقت شاخه‌ای از ادبیات پارسی رایج در شهرهای ایران بود و از حدود شیوه‌ها و قالبها و مضامین و موضوعات معروف و مأنوس آن روزگار تجاوز نمی‌کرد. حتی امیرخسرو با آنکه از حدود هندوستان پا فراتر نهاده بود، در غزل از سعدی و عراقی و عطار پیروی می‌کرد و در داستان‌سرایی منظوم راه و روش نظامی گنجوی را در پیش گرفته بود. نوآوری در کلام این شاعران بسیار اندک بود و در شعر امیرخسرو نیز از آوردن برخی تعبیرات و تشبیهات و استعارات چندان فراتر نمی‌رفت. آنچه در کلام امیرخسرو و برخی دیگر از شاعران این دوره تا حدودی تازگی دارد، رنگ محلی و تصویرهایی از چگونگی زندگانی و آداب و احوال مردم بومی هند است.

با تشکیل حکومت بابریان در سده ۱۰ق/۱۶م، خصوصاً بعد از آنکه همایون، فرزند و جانشین بابر که از پیش شیرشاه سوری گریخته، و به‌دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شده بود، به یاری نیروهای ایرانی به هند بازگشت و سلطنت از دست رفته خود را بازیافت (۹۶۲ق/۱۵۵۵م)، فضای فکری و فرهنگی اسلامی در هند تحول یافت و گروههایی از شاعران و ادیبان و دانشمندان و صنعتگران و حتی دولتمردان و سپاهیان ایرانی همراه همایون و پس از استقرار او رهسپار هندوستان شدند و این جریانی بود که تا پایان حکومت بابریان در اواسط سده ۱۳ق/۱۹م ادامه داشت.

دوران ۵۰ ساله حکومت اکبرشاه دوران استقرار کامل و اعتلای حکومت اسلامی در شبه‌قاره بود و در این دوره کابل،

قندهار و کشمیر تا گجرات، راجستان، بنگال، بهار و بخشهایی از دکن به قلمرو سلطنت بابرین پیوست. نظامها و بنیادهایی که در زمان اکبر نهاده شد، دو قرن ونیم ادامه داشت. دربار دهلی در عهد سلطنت اکبر شاه و جهانگیر و شاهجهان یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی آن روزگار بود و توجه به علوم و فنون و معارف هندویی و دعوت از دانشمندان و صنعتگران بومی هندو مذهب به همکاری برغنا و تنوع آن افزوده بود. به گفته ابوالفضل علامی، وزیر دانشمند اکبر شاه در آیین ۳۰ از کتاب آیین اکبری، نزدیک به ۲۵۰ تن دانشمند، شاعر، حکیم، عارف و موسیقی دان در دربار شاهی حضور دایم داشتند و عبدالقادر بدائونی که جلد سوم از کتاب منتخب التواریخ را به ذکر بزرگان شعر، ادب و عرفان و علوم وابسته به دربار اکبری اختصاص داده است، شمار این گونه اشخاص را به نزدیک ۲۹۰ تن می‌رساند. شایسته توجه است که شمار قابل ملاحظه‌ای از این اشخاص از هندیان هندو مذهب بوده‌اند. در شعر فارسی در این دوره تحولی چشمگیر روی داد و شیوه‌ای که بعدها به «سبک هندی» معروف شد، رواج تمام داشت. گرچه صورتهای نخستین این سبک در سده ۱۰/۱۶م در ایران ظاهر شده بود و بسیاری از ویژگیهای آن در اشعار بابافغانی (وفات: ۹۲۵ق)، امیدی تهرانی (وفات: ۹۲۵ق)، هلالی جغتایی (وفات ۹۳۶ق) و برخی دیگر از شاعرانی این دوره دیده می‌شد، رونق و رواج آن در سده‌های ۱۱-۱۲/۱۷-۱۸م در هند بود و شاعران چون عرفی (وفات: ۹۹۹ق)، طالب (وفات: ۱۰۳۹ق)، ظهوری (وفات: ۱۰۲۵ق)، کلیم (وفات: ۱۰۶۱ق)، صائب (وفات: ۱۰۸۱ق)، غنی کشمیری (وفات: ۱۰۷۷ق) و بیدل (وفات: ۱۱۳۳ق) آن را به کمال رساندند.

اما با اینکه سبک هندی شیوه خاص شاعران پارسی‌گوی شبه‌قاره بود و با ذوق و سلیقه خاص جامعه شعر دوست سازگار شده بود، برخی از سخن‌سرایان بزرگ این سرزمین، چون فیض و غالب و اقبال شعر خود را به مضمون‌سازیه‌ها و خیال‌انگیزیهای سبک هندی محدود نکردند و به اسلوب سخن شاعران سلف نیز توجه کامل داشتند. آخرین شاعر بزرگ پارسی‌گوی شبه‌قاره محمد اقبال لاهوری (وفات: ۱۳۵۷ق) بود که دقیق‌ترین اندیشه‌ها را در قالب شعر فارسی بیان کرده، و نه تنها افکار بلند

نو و مضامین بدیع در سروده‌های خویش آورده، بلکه قالبهای معروف و مانوس شعر فارسی را نیز گاهی دگرگون ساخته، و اشکال و طرز و اسلوب نو عرضه داشته است.

نثرنویسی در مراکز علمی و ادبی شبه‌قاره در چند زمینه پیشرفت قابل ملاحظه و اهمیت تاریخی و فرهنگی خاص داشته است. تاریخ این سرزمین از سده ۲ تا ۱۳/۸ تا ۱۹م، بیش از هزار سال کلاً بر نوشته‌های سیاحان و جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران مسلمان مبتنی بوده است. مسلمانان در آغاز ورود به سرزمینهای غربی و جنوبی شبه‌قاره به شناخت اوضاع طبیعی و جغرافیایی این مناطق و چگونگی احوال اجتماعی و اقتصادی مردم آن همت گماشتند و سیاحان و بازرگانان و جغرافی‌نویسان مسلمان سده‌های ۲-۳/۹-۸م، به تحریر و ثبت مشاهدات خود در این نواحی و تألیف کتاب به زبان عربی درباره چگونگی معیشت مردم در شهرها و روستاها، آداب و اعمال دینی آنان و وصف خصوصیات اقلیمی نواحی مختلف پرداختند و گروهی نیز به گردآوری اخبار و گزارشهای ناقلان و راویان و ثبت و درج آنها در کتابهای خود مشغول شدند.

از نخستین پیشگامان این راه که در آثار خود آگاهیهای بسیار در موضوعات مربوط به سند و هندگرد آورده بودند، باید از اینان نام برد ابن اسحاق (وفات: ۱۵۱ق)، صاحب کتابهای الخفا، السیره، المبتدأ والمغازی (نک: ابن ندیم، ۱۰۵)؛ هشام کلبی (وفات: ۲۰۶ق)، مؤلف کتابهای بسیار، از جمله کتاب البلدان الکبیر، کتاب البلدان الصغیر، الاقالیم، التاریخ و اخبار الخلفاء (همو، ۱۰۹)؛ ابوالحسن مدائنی (وفات: ۲۲۵ق)، صاحب دو کتاب ثغرالهند و عمال‌الهند (همو، ۱۱۶)؛ و ابوعبدالله جیهانی (وفات: ۳۰۶ق)، مؤلف کتاب المسالک و الممالک (همو، ۱۵۳). این کتابها همه از میان رفته‌اند، اما بخش بزرگی از مطالب آنها در تألیفات تاریخ‌نگاران سده‌های ۳-۴ق نقل شده که از آن جمله است: متن اصلی تاریخ سند که ترجمه فارسی آن به نام چچنامه در دست است، فتوح البلدان بلاذری، البلدان ابن فقیه همدانی، الاعلاق‌النغیسه ابن رسته، المسالک و الممالک ابن خردادبه.

این آثار از لحاظ تاریخ سده‌های میانه شبه‌قاره، خصوصاً سده‌های ۱ تا ۵ق آن سرزمین که هنوز تاریخ‌نگاری به زبان

فارسی در دربارها و شهرهای بزرگ آنجا شروع نشده بود، حائز اهمیت بسیار است.

نثرنویسی فارسی از اواخر سده ۶ق / ۱۲م از غزنین نخست به لاهور و ملتان و سپس به دهلی و سایر مراکزی که مسلمانان تأسیس کرده بودند، راه یافت و چون زبان دیوانی و درباری بود، به تدریج در سطوح جامعه و در میان نو مسلمانان بومی و بومیان غیر مسلمان رو به وراج و گسترش نهاد. نخستین پارسی نویسان این نواحی نیز در آغاز از مهاجران پارسی زبان بودند که از نقاط مختلف به دربارهای سلاطین غوری، خلجی و تغلق پیوسته بودند و خصوصاً بعد از حمله مغول به آسیای مرکزی و خراسان گروههایی از اهل علم و ادب و عرفان و هنرهای مختلف از شهرهای آن نواحی به مناطق امن و آباد شمالی و شمال غربی شبه قاره که تحت حکومت فرمانروایان مسلمان از آرامش و استقرار و فراخی معیشت برخوردار بودند، رفتند.

در دهه‌های اول سده ۷ق / ۱۳م چندتن از ادیبان و دانشمندان بنام آن روزگار در ملتان و سند به دربار ناصرالدین قباچه (وفات: ۶۲۴ق) پیوستند، و وزیر او عین‌الملک اشعری، که مردی ادب دوست و معارف پرور بود، در تشویق و حمایت شاعران و دانشمندان سعی تمام داشت. سدیدالدین محمد عوفی که در این دوران در ملتان به سر می‌برد، لب‌الالباب را که نخستین تألیف مهم در شرح احوال شاعران و ادیبان ایرانی است، به نام همین وزیر نوشت.

تاریخ‌نگاری به زبان فارسی در شبه قاره نیز از اوائل همین سده در حکومت غوریان و ممالیک در دهلی آغاز شد. نخستین تألیف در این زمینه ترجمه فارسی کتابی است در تاریخ سند و فتوحات مسلمانان در این ناحیه که اصل آن به تازی در اوائل سده ۳ق نوشته شده بود (نک: پوته، «یو»). این کتاب امروز در دست نیست، ولی ترجمه فارسی آنکه در ۶۱۳ق به دست علی بن حامد کوفی، از دبیران دربار ناصرالدین قباچه در اُچنه سند نوشته شده، موجود است و با عنوان فتحنامه سند یا چچنامه به طبع رسیده است. دومین کتاب تاریخ که در هند به زبان فارسی تألیف یافته، تاج‌المآثر از نظام‌الدین حسن نظامی نیشابوری، فرزند نظامی عروضی، است که وقایع دوران سلطنت قطب‌الدین ایبک (حک: ۶۰۲-۶۰۷ق) و شمس‌الدین ایلتمش

(حک: ۶۰۷-۶۳۳ق) را دربردارد. پس از این کتاب باید از تاریخ عمومی طبقات ناصری، تألیف منهج سراج جوزجانی یاد کرد که در ۶۵۸ق به نام ناصرالدین محمود پسر ایلتمش نگارش یافته است. افزون بر آن شایسته است که از کتاب آداب‌الحرب و الشعاعه، تألیف فخر مدبر نیز نام برد. این اثر، که در دوره ایلتمش نوشته شده، در بیان آداب و آیینهای ملک‌داری و فنون جنگ و لشکرآرایی است و در نوع خود از مهم‌ترین آثار ادبی فارسی به‌شمار می‌رود.

برخی از آثار امیرخسرو دهلوی (وفات: ۷۲۵ق)، از جمله مفتاح‌الفتوح، شرح فتوحات جلال‌الدین خلجی، و خزائن الفتوح یا تاریخ علایی (به نثر)، تاریخ وقایع دوران سلطنت علاء‌الدین خلجی، نیز در شمار منابع تاریخی شبه قاره است. در دوره حکومت تغلقیان (حک: ۷۲۰-۸۱۴ق) و سلاطین خاندانهای سادات (حک: ۸۱۷-۸۵۵ق) و سلسله لودی (حک: ۸۵۵-۹۳۳ق)، چندین کتاب مهم تاریخی و جغرافیایی به زبانهای فارسی و عربی نوشته شد. ضیاء‌الدین برنی در ادامه طبقات ناصری کتاب تاریخ فیروز شاهی را نوشت و چندی بعد شمس سراج عقیف کتاب دیگری به همین نام (تاریخ فیروز شاهی) به رشته تحریر کشید. مسالک‌الابصار فی ممالک الامصار (به عربی)، تألیف ابن فضل‌الله عمری دمشقی (وفات: ۷۴۹ق) و نیز رحله ابن بطوطه (وفات: ۷۷۹ق) از دیگر تألیفات این دوره است.

بنیاد تاریخ‌نگاری در هند در این دوره نهاده شد و از سده ۸ق / ۱۴م با گسترش اسلام در شمال و شرق و جنوب و تشکیل حکومت‌های اسلامی در بنگال، کشمیر، گجرات و دکن، دربارهای سلاطین این نواحی نیز مراکز بزرگی برای جلب هنرمندان و صنعتگران و شاعران و ادیبان و دانشمندان شد. دهلی و آگره در زمان حکومت شاهان بابری - از بابر و همایون و اکبر تا آخرین سلاطین این سلسله - مهم‌ترین مراکز فرهنگ اسلامی هند بودند و آثار فرهنگی بسیار، از جمله کتابهای تاریخی چون همایون‌نامه، حبیب‌السیر، تاریخ‌الغی، اکبرنامه، طبقات اکبری، آیین اکبری، منتخب‌التواریخ، اقبال‌نامه، مآثر جهانگیری، پادشاه‌نامه، شاهجهان‌نامه، عالمگیرنامه، مآثر عالمگیری و دهها تألیف دیگر به صورت تاریخ عمومی جهان اسلام یا تاریخ

سلسله ببری و یا تاریخچه دوران سلطنت شاهان مختلف این سلسله در این ناحیه نوشته شد. در نواحی دیگر نیز تاریخ‌نویسی محل و موقعی خاص یافته بود. در دکن تألیفاتی چون فتوح السلاطین عصامی (تصنیف: ۷۵۱ق) و بهمن‌نامه آذری طوسی (وفات: ۸۶۶ق) که هر دو تاریخ منظوم و به شیوه شاهنامه فردوسی سروده شده بودند و نیز تاریخ عمومی گلشن ابراهیمی، معروف به تاریخ فرشته قاسم فرشته (تألیف: ۱۰۱۵ق)، برهان مآثر سید علی طباطبا (تألیف: ۱۰۰۰-۱۰۰۴ق)؛ در سند کتابهایی چون تاریخ معصومی میر معصوم متخلص به‌نامی (تألیف: ح ۱۰۰۱ق)، تاریخ طاهری میرطاهر محمد نسیانی (تألیف: ۱۰۳۰ق)، تحفه الکرام میر علیشیر قانع (تألیف: ۱۱۸۱ق)؛ در گجرات تألیفاتی چون مرآت احمدی نوشته علی محمدخان (۱۱۷۵ق)، تاریخ گجرات میر ابوتراب ولی (تألیف: ۱۱۵۱ق) و ظفرالواله بمظفر و آله (به عربی) تألیف محمد بن عمر مکی، معروف به حاجی دبیر (ح ۱۰۲۰ق)؛ در بنگال تاریخهایی چون ریاض السلاطین غلام حسین سلیم (تألیف: ۱۲۰۲ق)؛ در کشمیر تألیفاتی چون ترجمه فارسی راج ترنگینی و تاریخ رشیدی میرزا حیدر دوغلات (تألیف: ۹۵۸ق) و تاریخ کشمیر حیدر ملک (تألیف: ۱۰۳۰ق) (جهت اطلاع بیشتر درباره سنت تاریخ‌نگاری، نک: الیوت، ج ۱-۸؛ استوری، ۱(1)/433-780؛ ندوی، مسعودعلی، ج ۱-۲).

غیر از نظم و نثر ادبی و تاریخ‌نگاری، زبان فارسی در چند زمینه دیگر نیز، چون تذکره‌نویسی، فرهنگ‌نویسی و انشا و ترسل، در حیات فکری و فرهنگی شبه‌قاره سهمی بسیار بزرگ داشته است. مهم‌ترین تذکره‌های احوال ادبا و شعرای پارسی‌گوی و پارسی‌نویس، از لب‌الباب عوفی (تألیف: ح ۶۲۵ق)، هفت‌اقلیم امین احمد رازی (تألیف: ح ۱۰۰۲ق)، خلاصه‌الشعار تقی‌الدین کاشی (تألیف: ح ۱۰۱۶ق) و عرفات‌العاشقین تقی‌الدین اوحدی (تألیف: ح ۱۰۲۵ق)، تا مرآت‌الخیال شیرخان لودی (تألیف: ۱۱۰۲ق)؛ سفینه خوشگو از بندر ابن داس خوشگو (تألیف: ح ۱۱۵۰ق)، خزانه‌عامره آزاد بلگرامی (تألیف: ۱۱۷۶ق)، مجمع‌النفاثس سراج‌الدین علیخان آرزو (تألیف: ۱۱۶۴ق) و دهها مجموعه دیگر که تذکره‌های عمومی بوده‌اند و به‌ذکر احوال و نقل نمونه‌هایی از اشعار

سخن‌سرایان پارسی‌زبان از آغاز ظهور شعر و ادب زبان فارسی دری اختصاص دارند، همگی در این سرزمین نگارش یافته‌اند. از جمله آثار مهم در این زمینه کتاب معروف مجالس‌المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری (وفات: ۱۰۱۹ق) است که در فاصله سالهای ۹۹۸ تا ۱۰۱۰ق تألیف شده، و شرح احوال و ذکر آثار و نمونه‌هایی از اشعار جمعی از دانشمندان و شاعران و مؤلفان جهان اسلام را شامل است.

در فرهنگ‌نویسی و بررسی‌های مربوط به‌زبان نیز دانشمندان فارسی‌زبان یا فارسی‌دان شبه‌قاره آثار فراوان پدید آورده‌اند. جامع‌ترین کتابهای لغت فارسی تا این اواخر در سرزمین هند و به‌دست دانشوران ساکن در آنجا تألیف شده است.

نخستین فرهنگ فارسی در این ناحیه فرهنگ قواس است که در دوران سلطنت علاء‌الدین محمدشاه خلجی (حک: ۷۱۵-۶۹۵ق) به‌کوشش فخرالدین مبارکشاه غزنوی معروف به قواس‌گردآوری و تألیف شده است. تا سده ۱۰ق/۱۶م چند کتاب لغت فارسی، چون ادات‌الفضلاء قاضی بدرالدین دهلوی (تألیف: ۸۲۲ق)، شرفنامه شیخ ابراهیم قوام فاروقی (تألیف: ح ۸۷۷ق) و مؤیدالفضلاء محمدبن لاد لاهوری (تألیف: ۹۲۵ق) در این سرزمین نگارش یافت و این اساس و مبنایی شد که در سده‌های بعد با تألیف و تنظیم فرهنگهای بزرگ و معتبری چون کشف‌اللغات عبدالرحیم بهاری (سده ۱۰ق)، مدار الافاضل‌الله داد فیضی (تألیف: ۱۰۰۱ق)، فرهنگ جهانگیری از جمال‌الدین حسین اینجو (تألیف: ۱۰۱۷ق)، برهان قاطع محمدحسین ابن خلف تبریزی (تألیف: ۱۰۶۲ق)، فرهنگ رشیدی از عبدالرشید تنوی (تألیف: ۱۰۶۴ق)، سراج‌اللغات و چراغ‌هدایت سراج‌الدین علیخان آرزو (تألیف: ۱۰۴۷ق)، مرآت الاصطلاح آنندرام مخلص (تألیف: ۱۱۵۸ق)، بهارعجم از تیکچند بهار (تألیف: ۱۱۶۲ق)، نوادرالمصادر از همو (تألیف: ۱۱۶۶ق)، مصطلحات‌الشعراء وارسته سیالکوتی (تألیف: ۱۱۸۰ق)، هفت قلزم غازی‌الدین حیدر، پادشاه اوده (تألیف: ۱۲۲۹ق)، غیاث‌اللغات محمد غیاث‌الدین (تألیف: ۱۲۴۲ق)، فرهنگ آنندراج از محمدپادشاه (تألیف: ۱۳۰۶ق)، آصف اللغات از نواب عزیز جنگ بهادر (تألیف: ۱۳۴۶-۱۳۵۸ق) در مراکز علمی و فرهنگی شبه‌قاره ادامه یافت.

انشا و ترسل نیز از شعب عمده ادب فارسی بود که هم در دربارهای سلاطین و دستگاههای امیران و حکمرانان محلی جایگاه و اهمیت خاص داشت و هم در میان صوفیه و اهل علم. چندین کتاب در قواعد و اصول انشا از سده‌های ۸ و ۹ تا دوره‌های اخیر تألیف یافته، و مجموعه‌های فراوان از مراسلات درباری و دیوانی و مکاتیب عارفان و صوفیه ترتیب داده شده که بسیاری از آنها به طبع نیز رسیده است. اصول انشا و نامه‌نگاری در شبه‌قاره در حقیقت دنباله این فن در ایران است و اهل انشا و ترسل از آثار دبیران و نویسندگان فارسی زبان ایرانی تقلید می‌کرده‌اند، لیکن در دوره‌های حکومت بابرین در شمال و سلاطین دکن شیوه‌ای خاص در میان مترسلان پدید آمد که از لحاظ زبان و شیوه نگارش با روش پیشینیان تفاوت دارد و عبارات پیچیده و غامض و فراوانی صنایع لفظی و تشبیهات و استعارات غریب غالباً فهم مطالب را دشوار می‌سازد. ولی در دوره‌های اخیر ظهور فن انشا و ترسل در زبان اردو و آشنایی با شیوه‌های نامه‌نگاری اروپاییان موجب شد که ترسل فارسی نیز به سوی سادگی و روشنی بیان گرایش یابد.

در علوم دینی، چون فقه، اصول، تفسیر و عقاید نیز از سده ۸ ق به بعد کتب معتبری نوشته شد. از جمله ابوبکر بن تاج ملتانی (وفات: بعد از ۷۳۶ق) کتاب خلاصه جواهرالقرآن را در تلخیص جواهرالقرآن غزالی نوشت و احیاء علوم‌الدین او را نیز به نام خلاصه الاحکام بشرط الایمان و الاسلام خلاصه کرد. از دیگر آثار مهم در این زمینه یکی کتاب التفسیرالمحمدی از شیخ محمد بن احمد گجراتی (وفات: ۹۸۲ق) است و نیز ترجمه‌القرآن شیخ محب‌الله‌الله‌آبادی (وفات: ۱۰۵۸ق) که تفسیری است به عرفانی به روش توحید وجودی و مبتنی بر آراء ابن عربی.

در علوم و فنون مختلف نیز چون پزشکی، ریاضیات و نجوم مسلمانان شبه‌قاره آثار فراوان پدید آوردند و همچنان که در سده‌های نخستین هجری غالباً دانشمندان هندی در نقل علوم آن سرزمین به جهان سهم بزرگ داشتند (نک: مجتبائی، «نقل علوم»، ۶۹۷ به بعد)، در دوره حکومت اسلامی مهاجران مسلمان واسطه میان مدارس ممالک اسلامی و مراکز علمی شبه‌قاره بودند. اصطلاحات نجومی عربی که در آثار منجمان

هندومذهب به زبان سنسکریت وارد شده است (نک: وبر، 263-264)، نشان می‌دهد که علوم مسلمانان به مجامع علمی هندوان نیز راه یافته بود. کامل‌ترین و بنیادی‌ترین تألیف در تاریخ فرهنگ و علوم و ادیان هند و یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی و تاریخی جهان، کتاب تحقیق مالله‌ند ابوریحان بیرونی است که در حدود سال ۴۲۱ق به زبان عربی نوشته شده، و نتیجه چندین سال تحقیق و تتبع و مشاهده و مذاکره مؤلف در شهرهای نواحی غربی شبه‌قاره و مطالعات او در آثار علمی و دینی هندوان به زبان سنسکریت است (مجتبائی، «بیرونی و هند»، ۲۴۲-۲۹۱).

در معماری و نقاشی و خطاطی و تذهیب‌کاری و سایر شعب فنون، صنعتگران و هنرمندان مسلمان میان هند و کشورهای اسلامی پیوند و ارتباط برقرار کردند. در معماری اسلامی شبه‌قاره، از نخستین آثار و بناها، چون مسجد قوه‌الاسلام و قطب منار در نزدیکی دهلی ترکیب هنر اسلامی با عناصر بومی مشهود است؛ هر چه به دوران متأخر نزدیک‌تر می‌شویم خصوصاً بعد از بازگشت همایون از ایران و شروع حکومت بابرین و مهاجرت گروه‌هایی از صنعتگران ایرانی به دهلی و شهرهای بزرگ هند، این ترکیب کامل‌تر و غنی‌تر می‌شود و در آثاری چون مقبره همایون در دهلی و تاج محل در آگره، جامع مسجد و مقبره عادل شاه ثانی در بیجاپور و چهار منار و مکه مسجد حیدرآباد دکن به اوج کمال خود می‌رسد و آثار این ترکیب با هماهنگی کامل حتی در معابد هندوان نیز دیده می‌شود.

در موسیقی، آمیزش اجزا و عناصر هندی با نغمه‌ها و آهنگ‌هایی که مسلمانان با خود آورده بودند، موجب غنا و گسترش دامنه این هنر شده بود و خصوصاً خانقاه‌های صوفیه و مجالس قوالی و سماع و نیز ملازمه جشنها و مراسم دینی با موسیقی و آواز در رشد و رواج این هنر بسیار دخیل و مؤثر بوده است. از اسامی برخی از آلات موسیقی، چون رباب، سرود، طاووس، دلربا، سی تار، تنبور، طبله، شهنای و غیره می‌توان به اصل ایرانی و تأثیر موسیقی کشورهای اسلامی در این سرزمین پی برد (نک: عبدالقادر، 299؛ مارشال، 3/568-573).

یکی از مهم‌ترین آثار و نتایج ورود اسلام به شبه‌قاره هند

ایجاد موجبات و امکانات برای رشد و تکامل زبانهای محلی و پیدایش ادبیات مکتوب به زبانهای چون کشمیری، پنجابی و بنگالی بود که غالباً به تشویق حاکمان مسلمان انجام می‌گرفت (نک: داور، 159؛ گورکر، 86). علاوه بر اینکه در نتیجه ارتباط مردم بومی با دستگاههای دولتی و کارگزاران و دیوانیان، شمار قابل ملاحظه‌ای از لغات و تعبیرات فارسی و عربی در زبانهای محلی وارد، و موجب گسترش دامنه واژگان و توانا تر شدن آنها می‌شد، در سراسر شبه‌قاره، در مناطقی که قلمرو سلاطین مسلمان بود، زبان جدیدی به وجود آمد که به تدریج در میان مهاجران و بومیان رواج یافت و وسیله تفاهم مشترک و ارتباط میان ساکنان مسلمان و غیر مسلمان این مناطق شد. این زبان جدید که در آغاز به هندوی و ریخته و بعدها به اردو و هندوستانی شهرت یافت، زبان عام و مشترک مسلمانان شبه‌قاره شد و از سده ۱۱ق به بعد، به تدریج ادبیات منظوم و منثور بسیار غنی و پرتنوعی یافت که یکی دو قرن به موازات زبان فارسی، و در یکی دو قرن اخیر مستقلاً وسیله بیان و جلوه‌گاه فکر و ذوق مردم مسلمان آن سرزمین شد. در طول ۳ قرن گذشته کتابهای بسیار در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی و نیز در تفسیر و فقه و حدیث و دیگر علوم اسلامی به این زبان نوشته شده است (نک: مجتبیائی، «اردو، ادبیات»، ۵۳۳/۷ به بعد؛ همو، «اردو، زبان»، ۵۴۱/۷ به بعد).

با این همه، عامل بسیار مهم در رساندن پیام برابری و عدالت اسلام به اعماق جامعه هندوی تبلیغات و فعالیتهای مشایخ صوفیه بود (نک: تاراچند، 33-34؛ مجتبیائی، 98-100، 106). حتی پیش از ظهور سلسله‌های سهروردیه، چشتیه و قادریه در شبه‌قاره و تشکیل خانقاههای آنان، بنابر برخی روایات (نک: سیحان، 120-125) کسانی از صوفیه در نواحی غربی و جنوبی هند اقامت جسته، و با مردم بومی آمیزش داشته و به تبلیغ و تعلیم آرا و آداب صوفیانه مشغول بوده‌اند. امروزه نیز غالباً در مراسم «عرس» که بر آرامگاههای مشایخ و پیران صوفیه در نقاط مختلف برگزار می‌شود، گروههایی از مردم بومی هند و مسلمان گرد می‌آیند و اعمال و آداب مربوط به عرس را مشترکاً به‌جا می‌آورند (نک: همان‌جا). در دوران حکومت سلاطین دهلی، و مخصوصاً بعد از

حمله مغول به خراسان و عراق، سلسله‌های معروف صوفیه از آن نواحی به شهرهای شمالی و مراکز حکومت اسلامی شبه‌قاره روی آور شدند و شعبه‌ها و شاخه‌های آنها در تمامی مناطق این سرزمین، در روستاها و نقاط دور افتاده پراکنده گردیدند. مشایخ این سلسله‌ها در میان مردم حرمت و محبوبیت خاص داشتند و سلاطین و مراکز قدرت نیز طبعاً به جلب نظر و توجه آنان سعی داشتند، ولی بسیاری از آنان از نزدیک شدن به دربار سلاطین اجتناب می‌ورزیدند (نک: همو، 221-222، 255، 270؛ حسین، 50-51؛ مجتبیائی، 100). در خانقاهها مجالس وعظ و سماع

گاهی به زبان فارسی و غالباً به زبانهای محلی برگزار می‌شد (نک: رضوی، همان، 326-327، 291-292/1) و قوالی معمولاً با «راگها» و آوازهای هندی همراه بود. بومیان هندو مذهب در شهرها و روستاها به این مراکز جلب می‌شدند و رفته‌رفته در فضای روحانیت عرفانی و اخوت صوفیانه اسلامی تحت تأثیر تعلیمات مشایخ قرار می‌گرفتند.

شخصیتهای بزرگ و برجسته و مؤثری از صوفیه، چون خواجه معین‌الدین چشتی (وفات: ۶۳۴ق)، مؤسس طریقه چشتیه در هند و خلیفه او بختیار کاکلی (وفات: ۶۳۵ق)، نظام‌الدین اولیا (وفات: ۷۲۵ق) و نصیرالدین چراغ دهلی (وفات: ۷۵۷ق) از بزرگان این سلسله؛ بهاء‌الدین زکریا ملتانی (وفات: ۶۶۶ق)، مؤسس سلسله سهروردیه در شبه‌قاره و فرزند و خلیفه او صدرالدین و مریدان صدرالدین، سید جلال بخاری، معروف به سرخ پوش (وفات: ۶۹۵ق) شیخ احمد معشوق و لعل شهباز و مشایخ دیگر این سلسله چون سیدجلال‌الدین، معروف به مخدوم جهانیان گشت بخاری (وفات: ۷۸۶ق)، میران محمدشاه، معروف به موج دریا (وفات: ۱۰۱۳ق) و گروه کثیری از پیران و مشایخ سلسله‌های مختلف در سراسر شبه‌قاره هند و پاکستان در خانقاهها و مساجد و تکیه‌ها با جد و جهد به تبلیغ و ترویج اسلام به گونه‌ای که با طبع و ذوق و روحیات مردم بومی ملایم و سازگار باشد، اشتغال داشته، و در این راه بیش از هر عامل دیگری مؤثر بوده‌اند.

به موازات توسعه و نفوذ اسلام در شهرها و روستاها و تأسیس خانقاههای صوفیه و مراکز اجتماعی و تبلیغات آنان،

نهضت بهکتی<sup>(۱)</sup> (= عبادت عاشقانه و اخلاص در فکر و عمل) نیز نیرو گرفت و رو به رشد و گسترش نهاد. یکی از معروفترین اشخاص که در این جریان در شمال مؤثر بود و آن را رواج داد، مردی بود هندو زاده، به نام کبیر یا کبیرداس (سده ۹ق/ ۱۵م) که در خانواده‌ای مسلمان در شهر بنارس پرورش یافت و در آنجا به راماننده<sup>(۲)</sup> که خود از شاگردان مکتب رامانوجا، و از مبلغان آراء توحیدی بود، پیوست. کبیر با عقاید اسلامی و اصطلاحات عرفانی صوفیه آشنا بود و سعی داشت که اسلام و دیانت هندویی را به هم نزدیک، و اختلافات آنها را اموری صوری و ظاهری قلمداد کند (نک: حسین، ۲۵، ۲۴؛ مکنیکول، ۱۶۷-۱۷۷؛ رضوی، «تاریخ تصوف»، ۱/۳۸۳-۳۹۶).

در میان سلاطین و امرای مسلمان نیز کسانی بودند که در برابر بومیان هندو مذهب روش مسالمت‌آمیز و دوستانه داشتند و با حرمت نهادن به آداب و رسوم و امور دینی و عبادی آنان و برقرار کردن عدالت در میان تمامی رعایای خود محبت و اعتماد اکثریت مردمان سرزمینهایی را که زیر فرمان داشتند، به سوی خود جلب می‌کردند. سلطان زین‌العابدین کشمیری (حک: ۸۲۳-۸۷۷ق) در عین اینکه به شعر و ادب فارسی و معارف خانقاهی اسلامی توجه خاص داشت، در تقویت و ترویج زبان کشمیری نیز کوشا بود و به فرمان او برخی از آثار دینی هندوان به این زبان ترجمه شد. از زمان این پادشاه برهمنان کشمیری به تحصیل زبان فارسی و فرهنگ اسلامی مشغول شدند و در دوره‌های بعد در دربار سلاطین باری هند مشاغل و مقامات دیوانی را به خود اختصاص دادند. خانواده جواهر لعل نهرو به این طبقه تعلق داشت و اجداد اقبال لاهوری، شاعر و متفکر معاصر پاکستانی از این گروه بودند (نک: احمد، ۱۰۷).

پیش از زین‌العابدین، محمد بن تغلق و پس از او علاءالدین حسین شاه بنگالی، بهلول شاه لودی و شیر شاه سوری نیز با اتباع هندو مذهب رفتاری مبتنی بر رعایت حقوق اجتماعی و حفظ عدالت داشتند (نک: همو، ۹۱-۹۰). اما از آغاز حکومت اکبر شاه باری (حک: ۹۶۴-۱۰۱۴ق) وضع جامعه هندو مذهب در حکومت اسلامی دگرگون شد. رسم پرداخت جزیه منسوخ گردید (چنانکه در زمان سلطان زین‌العابدین کشمیری نیز منسوخ شده بود)، تعمیر معابد و تأسیس معابد جدید رسماً

مجاز شد و هندوان در تصدی کارهای دولتی با مسلمانان برابر به‌شمار آمدند، و ترجمه آثار در میان هندوان و مسلمانان رواج گرفت (مجتبائی، فصل ۲). حرکتی که در دوره اکبر شاه برای ایجاد محیط تفاهم مشترک و هم زیستی آغاز شده بود، در زمان جانشینان او، جهانگیر و شاهجهان ادامه داشت و فرزند شاهجهان، محمد داراشکوه در این راه جد و جهد تمام داشت. وی با عارفان و سالکان مسلمان و هندو مصاحبت و معاشرت داشت و علاوه بر کتابها و رساله‌هایی که خود او در تطبیق مبانی عرفانی و دینی اسلام و دیانت هندویی نوشت، شماری از کتب بسیار مهم هندوان را نیز به یاری جمعی از دانشمندان هندو به فارسی ترجمه کرد (نک: همان‌جا).

اما با غلبه اورنگ‌زیب، فرزند دیگر شاهجهان، بر داراشکوه، و کشته شدن این شاهزاده روشن‌بین و آزاده به‌دست برادر، جریانی که از چند قرن پیش در جهت ایجاد تفاهم میان هندوان و مسلمانان آغاز شده، و طبقات مختلف جامعه هندو مذهب را با چهره لطف‌آمیز و بشردوستانه اسلام و فرهنگ و معنویت آن آشنا کرده بود، به‌آخر رسید. اورنگ‌زیب در مقابل روش مسالمت‌آمیز داراشکوه با جناح سنت‌گرا و سختگیر جامعه مسلمان - شامل فقها و متشرعان - همراه و هم‌آواز شد، و سیاست آزار هندوان را در پیش گرفت. بعد از اورنگ‌زیب، این اختلافات موجب جدایی میان دو بخش بزرگ اجتماع، و تضعیف حکومت اسلامی شد و راه را برای هجوم نیروهای خارجی باز کرد. پس از حمله نادر شاه (۱۱۵۱-۱۱۵۲ق) از ایران و تاخت و تاز احمد شاه درانی از افغانستان، قوای بریتانیایی بدون هیچ‌گونه مقاومتی بر بخشهای مختلف کشور مسلط شدند (۱۱۶۱ق / ۱۷۴۸م) و دربار دهلی را دست‌نشانده خود کردند. اقدامات کسانی چون نواب حیدر علی خان بهادر (۱۱۳۵-۱۱۹۷ق) و پسرش تیپوسلطان (۱۱۹۸-۱۲۱۴ق)، حکمرانان شیعی مذهب میسور که می‌کوشیدند تا با یاری گرفتن از مأموران و نیروهای فرانسوی حکومت اسلامی هند را از چنگال قدرت استعماری بریتانیا خلاص کنند، هیچ‌گونه

پشتوانه‌ای از درون کشور به دست نیاورد و درهم کوبیده شد. آخرین کوشش در این راه انقلاب ۱۸۵۷-۱۸۵۸م یا «شورش سپاهیان» بود که گرچه سپاهیان مسلمان و هندو با هم در آن شرکت داشتند، ولی آن نیز سرانجام، به سبب اختلافات داخلی و خصومت‌های محلی بی اثر ماند و به شدت سرکوب شد. این پایان حکومت اسلامی در هند بود و پس از آن تمامی سرزمین گسترده هند رسماً مستعمره دولت بریتانیا شد، و کوشش‌های رهبران طریقه نقشبندیه، «مجاهدین» و «جنبش فرائضی» نیز راه به جایی نبرد تا اینکه در قرن اخیر با تأسیس مسلم لیگ<sup>(۱)</sup> (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م) موضوع تشکیل یک کشور اسلامی مستقل متشکل از دو بخش شرقی و غربی مطرح شد و در ۱۹۴۶م، نخست خودمختاری تمامی ایالات شبه‌قاره در ۳ منطقه A (ایالت شمال غربی با اکثریت مسلمان)، B (بخش اصلی شبه‌قاره با اکثریت هندو)، و C (بنگال شرقی با اکثریت مسلمان) عملاً تحقق یافت و سرانجام در ۱۹۴۷م بنا بر طرح مونتابتن<sup>(۲)</sup> دو کشور مستقل هند و پاکستان (شرقی و غربی) در درون مرزهای تاریخی هند تشکیل یافت.

مهم‌ترین مراکز فرهنگی و دانشگاهی شبه‌قاره که در آنها علوم اسلامی به شیوه‌های جدید تدریس می‌شود عبارت‌اند از: دانشگاه علیگره، دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن، جامعه ملیه اسلامی دهلی، ندوةالعلمای لکهنو، قاسم‌العلوم دیوبند، جامعه محمدیه بنارس، مدرسه‌الواعظین لکهنو، مدرسه نصره‌العلوم سری نگر و چند مدرسه و جامعه دیگر در دهلی، پتته، کلکته و ایالات جنوبی. در تمامی دانشگاه‌های بزرگ هند چون دانشگاه‌های دهلی و جواهر لعل نهرو، مدراس، بمبئی، کلکته، بنارس، الله‌آباد و کشمیر بخش‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ اسلامی و زبانهای فارسی و عربی و اردو تشکیل یافته است و دانشجویان دوره‌های عالی دانشگاهی در آنها به تحصیل و تحقیق مشغول‌اند. در بعضی از این مراکز کتابهایی به زبانهای فارسی، عربی، اردو و انگلیسی و نیز جراید ادواری به این زبانها منتشر می‌شود و در اغلب آنها کتابخانه‌های بزرگ برای مراجعه دانشجویان و محققان تأسیس شده است. «مؤسسه هندی فرهنگ اسلامی<sup>(۳)</sup>» که در چند دهه پیش در تعلق آباد دهلی به وسیله مؤسسه خیریه «همدرد» تشکیل یافته، امروزه با نام

جامعه همدرد دانشگاه دولتی یکی از مراکز مهم تعلیم علوم اسلامی، خصوصاً پزشکی سنتی است و دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان از تمامی نقاط جهان در آنجا به تحصیل و تحقیق مشغول‌اند. مراکز دیگری چون «غالب آکادمی»، «آزادبهاون»، «ترقی اردو بورد» و «ندوةالمصنفین» در دهلی، دارالمصنفین در اعظم‌گره، و دائره‌المعارف عثمانیه در حیدرآباد دکن از مراکز عمده تألیف و طبع و نشر کتب به زبانهای اردو، فارسی و عربی در کشور هستند و در بعضی از آنها نشریات ادواری نیز منتشر می‌شود.

مجموعه‌های نسخ خطی فارسی و عربی که در کتابخانه‌های بزرگ ملی و عمومی شبه‌قاره نگهداری می‌شود، از بزرگ‌ترین سرمایه‌های فرهنگی و تاریخی جهان اسلام است، و بعضی از این نسخه‌ها از لحاظ قدمت و اهمیت علمی و ادبی و تاریخی، و یا از لحاظ تصاویر و تذهیب کاری و خطاطی در نوع خود در شمار نفیس‌ترین آثار قرار دارند. در شمار کتابخانه‌های بزرگ و معروف شبه‌قاره از موزه سالار جنگ و آصفیه در حیدرآباد دکن، رضا و صولت در رامپور، ناصریه و ندوةالعلماء در لکهنو، انجمن آسیایی بنگال در کلکته، شرق شناسی (اورینتال) در مدراس، خدابخش در پتته، حمیدیه در بهوپال، دانشگاه پنجاب و کتابخانه عمومی (پابلیک) در لاهور، موزه کراچی و مراکز نسخه‌های خطی فارسی در اسلام آباد می‌توان یاد کرد (نک: ندوی، سلمان شمسی، سراسرکتاب).

منابع: ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م؛ ابن بطوطه، رحله، بیروت ۱۹۸۰م؛ ابن حوقل، محمد، صورةالارض، لیدن ۱۹۳۹م؛ ابن عبدربه، احمد، العقدالفرید، بیروت ۱۹۸۲م؛ ابن ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران ۱۳۵۰ق؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، قاهره ۱۹۴۹م؛ اصطخری، ابراهیم، مسالک و ممالک، ترجمه کهن فارسی، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷ش؛ بزرگ بن شهریار، عجایب‌الهند، لیدن ۱۸۸۶م؛ بلاذری، احمد، فتوح‌البلدان، لیدن ۱۸۶۵م؛ پوته، عمر، مقدمه بر

1. Moslem league                      2. Mountbatten  
3. Indian Institute of Islamic Culture

چچنامه، دهلی ۱۹۳۹م؛ چچنامه، ترجمه علی بن حامد کوفی، به کوشش عمرپوته، دهلی ۱۹۳۹م؛ فرشته، محمدقاسم، تاریخ، کانپور ۱۲۹۰ق/ ۱۸۷۴م؛ مجتبی، فتح‌الله، «اردو، ادبیات»، دبا؛ همو، «اردو، زبان»، دبا؛ همو، «ایران و هند در دوره ساسانی»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۸ش، ص ۷، شم ۲۰؛ همو، «بیرونی و هند»، بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی، تهران ۱۳۵۲ش؛ همو، «نقل علوم و معارف هندی»، هفتاد مقاله، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۶۴ش؛ مسعودی، علی، مروج الذهب، قاهره ۱۹۶۴م؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، لیدن ۱۹۰۶م؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ش؛ ندوی، سلمان شمسی، هندوستان کی مشرقی کتب خانہ لکھنو ۱۹۷۳م؛ ندوی، مسعود علی، هندوستان عربوں کی نظر میں، لاہور ۱۹۶۰م؛ یاقوت، معجم البلدان، به کوشش فردیناندوستنفلد، لایپزیک، ۱۸۸۶-۱۸۷۰م؛ نیز:

Abdul Qadir, "The Cultural Influences of Islam", *The legacy of India*, ed.G.T. Garratt, Oxford 1938; Ahmad, Aziz, *Studies in Islamic Culture in the India*, Bombay 1962; Elliot, H.M., *History of India*, ed.J. Dowson, Allahabad 1990; Gorekar, N.S., *Indo-Iran Relations*, Bombay 1970; *History of Medieval Deccan*, ed.H.K. Sherwani, Andhra pradesh 1974; Hitti, ph,k., *History of the Arabs*, London 1956; Husain, Yusuf, *Glimpses of Medieval Indian Culture*, Bombay 1973; Macnicol,N., *Indian Theism*, Delhi 1968; Marshall, J., "The Monuments of Muslim India", *The Cambridge History of India*, ed.W. Haig, New Delhi 1987, vol.III; Mujtabai, F., *Aspects of Hindu Muslim Cultural Relations*, India 1978; Nadwi, S., *Indo-Arab Relation*, Hyderabad; Rizvi, S.A.A., *A History of Sufism in India*, New Delhi 1986; id, *A Socio Intellectual History of the IsnāAsh' ari Shi' is in India*, Canberra 1986; Storey; Subhan, J.A. ,*Sufism, Its Saints and Shrines*, Lucknow 1938; Tarachand, *Influence of Islam on Indian Culture*, Allahabad 1946; Weber, A., *The History of Indian Literature*, tr.J. Mann and Th. Zachariae, India 1961.

فتح‌الله مجتبی